

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.ketab.ir

۲۱۳۷۴۵۳

# سيزده... پنباه و هفت

خاطرات طيبه تفرشی

ساسان ناطق





سرشناسه: ناطق، سامان، ۱۳۵۴ - مصاحبه‌کننده و تدوینگر  
عنوان: سیزده... پنجاه و هفت: خاطرات طوبه تفرشی  
تکرار نام پدیدآور: مصاحبه و تدوین سامان ناطق.  
مشخصات نشر: قم: خط مقدم، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص. ۱۴/۵ x ۱۸/۵ س. م.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۴۸۸-۳-۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا  
یادداشت: عنوان دیگر: خاطرات طوبه تفرشی  
موضوع: تفرشی، طوبه، ۱۳۴۴ -- خاطرات  
موضوع: تفرشی، طوبه، ۱۳۴۴ -- مصاحبه‌ها  
موضوع: ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- خاطرات  
موضوع: ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- زنان  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۸، ۵۲۰، ۸/۵۴۸/ DSR  
رده‌بندی دیوبی: ۹۵۵/۰۸۳۰۹۲  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۲۶۷۹۳

### سیزده... پنجاه و هفت

خاطرات طوبه تفرشی  
مصاحبه و تدوین: سامان ناطق  
ناشر: خط مقدم  
چاپ اول: ۱۳۹۸  
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

 زمان پیشنهادی برای خوانش این کتاب: دو تا هفت روز

 اگر شما تعداد ۱۴ عدد و بیشتر از این کتاب را برای اهدافی  
مناطق محروم، مدارس، مساجد، کتابخانه‌ها، حوزه‌های  
علمیه، دانشگاه‌ها، پادگان‌ها و... تهیه می‌کنید، انتشارات  
خط مقدم هم در این امر فرهنگی با ارائه تخفیف ۲۵ درصدی  
با شما سهیم خواهد شد.



از خط مقدم بخواهید: این کتاب، نسخه‌ی مخصوص روشن‌دلان دارد.



@ w w w . k h a t e m o q a d a m \_ i r



قم. خیابان معلم. مجتمع ناشران. فروشگاه شماره ۲۷



w w w . k h a t e m o q a d a m \_ i r



کتابخانه

تقدیم به:

سیزده ساله‌های فهیمه وطنم؛  
آن‌ها که زود بزرگی شدند.

www.Ketab.ir

## مقدمه

عاشورای ۱۳۸۸ بود. عزاداری که تمام شد، از هیئت بیرون آمدیم. با ماشین همسرم به طرف خانه می رفتیم که دخترم زنگ زد. صدایش نگران بود. گفت که با خاله اش از برنامه دانشگاه تهران بیرون آمده؛ اما طایفه ای دو نامزد ریاست جمهوری که رأی نیاورده اند، با شعار تقلب در انتخابات، خیابان ها را شلوغ کرده اند و آن ها نمی توانند به خانه برگردند. پدرش به او گفت که خودشان را به خیابان طالقانی برسانند تا دنبالشان برویم.

نگران و دست پاچه رفتیم و آن ها را سوار کردیم. می گفتند از این و آن شنیده اند که بعضی از طرفداران نامزدها به هیئت ها و پرچم های عاشورا بی احترامی کرده اند. تا خیابان فلسطین رفته بودیم که راه بند آمد و در ازدحام جمعیت گیر افتادیم. طرفداران نامزدها دست به دست هم داده، در شب عاشورا با سوت و کف شعار می دادند. چند نفر از آن ها، بین ماشین ها می چرخیدند و با دیدن ظاهر بعضی ها، به آن ها توهین می کردند. چندراندنده، دست روی بوق گذاشته بودند و به مسئولان نظام توهین می کردند. همسرم، سرش را از شیشه بیرون برد و فریاد زد:

- بس کنید... بوق نزنید... چرا توهین می کنید؟!

یکباره چند نفر از ماشین هایشان پیاده شدند و با خشم به طرفمان آمدند. ترسیدیم.

همسرم، حاله و روزمان را که دید، از ماشین پیاده شد و جلوی شان ایستاد. آن‌ها فحش می‌دادند و می‌گفتند چرا مثل موش توی ماشین‌تان قایم شده‌اید؟ چرا سلاح بر نمی‌دارید و مثل یک مرد می‌جنگید؟

این ادبیات و رفتار آن‌ها، برایم عجیب و آزاردهنده بود. کشمکش ادامه داشت تا این‌که راه باز شد و به خانه رفتیم.

آن شب، به اتفاقی که افتاده بود... به توهین‌ها و شعارهایی که شنیده بودم، فکر می‌کردم. ناخودآگاه به یاد روزهای پیروزی انقلاب اسلامی افتادم؛ یاد روزهایی که سیزده ساله داشتم؛ یاد مردها و زن‌های پیر و جوانی که با مشت‌های گره‌کرده دست به دست هم دادند و بارهبری امام خمینی، تومار ۲۵۰۰ ساله‌ی حکومت پهلوی را در هم پیچیدند. آن‌ها در این راه شکنجه شدند و شهید دادند؛ اما چیزی جز آزادی و استقلال کشورشان نخواستند. هیچ چیز آن روزها، با اتفاقی که دیده بودم، قابل مقایسه نبود. کم‌کم به این فکر افتادم که روزهای مبارزه‌ی مردم و پیروزی انقلاب اسلامی را بنویسم. سیزده... پنجاه و هفت ~~می‌گذشت~~ من از روزهای پراشتاب انقلاب است؛ روزهایی که پا به پای بزرگ‌ترها رفتم و یاد گرفتم پشت سر ولی فقیه و رهبرم حرکت کنم و از وطنم در مقابل زورگوها و انسان‌های منفعت‌طلب دفاع کنم.